

آیا حکم عقل ملازم با حکم شرع است؟ (نگاهی اجمالی به آرای فقیهان درباره قاعده تلازم در چهار قرن گذشته)

محمدتقی سهرابی فر*

اشاره

در طول تاریخ فقه، عقل به عنوان وسیله‌ای برای فهم قرآن و حدیث، مورد قبول فقیهان بوده است اما موضوع در قاعده تلازم «كُلَّمَا حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ»، منیع بودن عقل در کنار قرآن و سنت معصومان علیهم‌السلام است. آیا با توجه به توان عقل در ادراک خوب و بد (حُسن و قُبْح)، می‌توان از حُسن و قُبْح عقل، «حکم شرعی واجب و حرام» نتیجه گرفت؟ در متن پیش رو خواهید دید که بسیاری از فقیهان ضمن پذیرفتن حُسن و قُبْح عقلی، ملازمت آن با حکم شرعی را نمی‌پذیرند.

مقدمه

شرایط خاص عصر حاضر، اهمیت پرداختن به قاعده تلازم حکم عقل و شرع را دوچندان می‌کند. «ورود عملی فقه به عرصه اجتماع و سیاست» و «انگاره شمول فقه بر

* سطح چهار کلام اسلامی و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم (mohammadtagisohrabi@yahoo.com).

بسیاری از مسائل ریز و درشت زندگی انسان‌ها، سیل روزافزون پرسش‌های فقهی را سبب شده است. در حالی که مجموع آیات و احادیث معتبر فقهی بسیار محدودند.

بدیهی است که فقیه در چنین شرایطی در تنگنای بسیار شدید دلیل فقهی به سر می‌برد. او تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا شاید راهی برای به دست آوردن احکام منتسب به دین پیدا کند، اما کمبود شدید دلیل، فقیه را در معرض لغزش جایگزینی «شبه دلیل» به جای «دلیل» قرار می‌دهد.

در چنین شرایطی قاعده تلازم، بیش از هر زمان دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد تا شاید بخشی از هزاران پرسش فقهی، با برتن کردن جامه شرع بر حکم عقل، پاسخ داده شود. مروری بر آرای برخی فقیهان در چهار سده گذشته نشان می‌دهد که آنان یا تلازم را نپذیرفتند یا شروطی سخت‌گیرانه گذاشتند به نحوی که در عمل مصادیق چندانی بر حکم شرع برخاسته از عقل باقی نمی‌ماند.

از این رو به نظر می‌رسد که باید چاره کار را در جایی دیگر جست‌وجو کرد.^۱ در متن پیش رو، نگاهی اجمالی به آرای فقیهان امامیه درباره قاعده تلازم حکم شرع و عقل در چهار قرن گذشته می‌اندازیم:

۱. فقیهانی که قاعده تلازم را قبول ندارند

این گروه گرچه درک خوبی‌ها و بدی‌ها به وسیله عقل را قبول دارند اما استنتاج حکم شرعی از آن را نمی‌پذیرند. برخی از آنان صرفاً تلازم را قبول ندارند و برخی معتقدند که حکم شرعی علاوه بر ادراک حُسن و قُبُح، نیازمند تحقق شرایطی دیگر است و عقل بر

۱. نویسنده دست‌کم در دو مقاله «ورود فقه به منطقه ممنوعه و پیامدهای آن» و «فقه معاصر، فقه شیعه یا فقه فقیهان؟»، در این باره سخن گفته است.



همه آن شرایط احاطه ندارد. تفاوت این گروه از فقیهان با اشاعره که اصلاً حُسن و قُبْحِ عقلی را قبول ندارند، روشن است. به همین دلیل متهم شدن این فقیهان به تفکر اشعری دور از انصاف به نظر می‌رسد:

۱-۱. محمدامین استرآبادی (درگذشت ۱۰۳۶ق)

- استرآبادی صریحاً تلازم میان حُسن و قُبْحِ ذاتی و وجوب و حرمت ذاتی را نفی می‌کند و می‌گوید که چه بسیار قُبْحِ عقلی که حرام نیست و چه بسیار حَسَنِ عقلی که واجب نیست (استرآبادی، الفوائدالمدنیة، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۲۹).

ایشان معتقد است که معتبردانستن حکم عقل موجب اختلاف آرا می‌شود^۱ می‌دانیم که قرآن، دین را وسیله رفع اختلاف معرفی کرده است و اختلاف پس از دین را «بغی» نامیده است.^۲

- عبداللّه بن محمد تونی (فاضل تونی نویسنده کتاب الوافیة) (درگذشت ۱۰۷۱ق) ایشان استنتاج وجوب و حرمت شرعی، از حُسن و قُبْحِ عقلی را نمی‌پذیرد. فاضل تونی با استناد به آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»، وجوب و حرام را متوقف بر بیان بعثت و بیان رسول ﷺ می‌داند.^۳

۱. الدلیل السادس: أن العقل والنقل قاضيان بأن المصلحة في بعث الرسل وإنزال الكتب رفع الاختلاف والخصومات بين العباد ليتم نظام معاشهم ومعادهم، فإذا كان من القواعد الشرعية جواز العمل بالظن المتعلق بنفس أحكامه أو بنفيسها لفاتت المصلحة، لحصول الاختلاف والخصومات كما هو المشاهد (استرآبادی، الفوائدالمدنیة، ج ۱، ص ۲۵۶).

۲. إِنَّ النَّاسَ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأُنزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ (بقره: ۲۱۳).

۳. والحق ثبوتهما (حُسن و قُبْحِ)، لقضاء الضرورة بهما في الجملة، ولكن في إثبات الحكم الشرعي . كالوجوب والحرمة الشرعيين . بهما، نظر و تأمل ... ووجه النظر امور: الأول: أن قوله تعالى «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» ظاهر في أن العقاب لا يكون إلا بعد بعثه الرسول فلا وجوب ولا تحريم إلا وهو مستفاد من الرسول ﷺ ... (فاضل تونی، الوافیة، ص ۱۷۱-۱۷۲).

۱-۲. صدرالدین قمی «شارح الوافیة» (۱۰۵۹-۱۱۶۰ق)

- از نگاه جناب صدرالدین مکشوفات عقل، حکم شرعی نامیده نمی‌شود و ثواب و عقاب هم بر آن مترتب نمی‌شود و لو اینکه موجب قُرب و بُعد بشود.^۱

۱-۳. حائری اصفهانی «صاحب الفصول» (درگذشت حدود ۱۲۶۱ق)

- ایشان صرف ادراک حُسن یا قُبْحِ فعل را منجر به حکم ازسوی شارع نمی‌داند؛ چراکه امور دیگری در حکم شارع دخیل است.^۲

۱-۴. آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق)

- ایشان استنتاج حکم شرعی از حُسن و قُبْحِ عقلی را نفی می‌کند؛ زیرا درک حُسن و قُبْحِ فقط یکی از مقدمات امر به حُسن و نهی از قبیح است و امر و نهی نیازمند انگیزه و دواعی دیگر هم هست.^۳

۱. یری السید الصدر، صحه الملازمه و لكن يقول: ان المكشوف عن طريق الملازمه لا يستمي حكماً شرعياً و لا يترتب عليه الثواب والعقاب قال: «إِنَّا إِذَا أُدْرِكْنَا الْعَلَّةُ النَّامَةُ لِلْحُكْمِ الْعَقْلِيِّ بِوُجُوبِ شَيْءٍ أَوْ حَرْمَتِهِ مِثْلًا، يَصِحُّ أَنْ يُحْكَمَ عَلَيْهِ بِأَنَّ الشَّارِعَ حَكَمَ أَيْضًا بِمِثْلِ الْحُكْمِ الْعَقْلِيِّ عَلَيْهِ وَ لَكِنْ لَمَّا فَرَضْنَا عَدَمَ بَلُوغِ التَّكْلِيفِ إِلَيْنَا لَا يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الثَّوَابُ وَ إِن كَانَ يَتَرْتَبُ عَلَى نَفْسِ الْفِعْلِ شَيْءٌ مِنْ قُرْبٍ وَ بَعْدٍ، فَلَا يَكُونُ وَاجِبًا أَوْ حَرَامًا شَرْعِيًّا (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۵، ص ۵۳).

۲. فالحق عندی فی المقام الأول أن لا ملازمه عقلاً بین حسن الفعل و قبحه و بین وقوع التكليف على حسبه و مقتضاه و إنما الملازمه بین حسن التكليف بالفعل أو الترك و بین وقوعه نعم جهات الفعل من جمله جهات التكليف فقد يقتضى حسن الفعل أو قبحه حسن التكليف به أو تركه [تركه] و قد لا يقتضى المعارضه [لمعارضه] جهه أخرى فی نفس التكليف (حائری اصفهانی ۱۴۰۴، ص ۳۳۷).

۳. انه لا يخفى أن مجرد حُسن فعل أو قبحه عقلاً لا يوجب إرادته العقلاء إياه بحيث يبعثون إليه عبدهم أو يجرؤهم عنه كما يحسنون أو يقتحون عليه لو اتفق صدورهم من أحد، بل لابد في حصولهما من دواعي و أغراض آخر، فرمًا يكون لهم داعي إلى صدور الحسن من العبد و ربما لا يكون.



۱-۵. ضیاء الدین عراقی (۱۳۷۸-۱۳۶۱ق)

- آقاضیاء قاعده تلازم را قبول نمی‌کند؛ چراکه احاطه عقل بر همه امور تأثیرگذار بر حکم شرعی را ناممکن می‌داند.^۱

۱-۶. صدرالدین صدر (۱۲۹۹-۱۳۷۳ق)

- ایشان نیز درک حُسن و قُبْح فعل به وسیله عقل را ملازم با تکلیف شارع نمی‌داند؛ زیرا چه بسا آن حُسن در تعارض با امری باشد و منجر به عدم تکلیف بشود. بلی! اگر عقل حُسن تکلیف را ادراک کند، این ادراک ملازم با تکلیف شرعی خواهد بود.^۲

۱-۷. سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق)

- آیت‌الله بروجردی طبق نقل مرحوم اشتهازی، با روشنی تمام اعلان می‌کند: مواردی از مصالح و مفاسد هست که شارع نسبت به آنها حکمی صادر نکرده است. ایشان حتی حکم اقتضایی را در این موارد، منتفی می‌داند.^۳

→

والحاصل أنّ مجرد حسن فعل لا يكون بداعي لإرادته من الغير و بدونه لا يكاد أن يتعلّق بصدوره منه إرادة و يشهد به مراجع الوجدان حيث لا نجد من أنفسنا حصول الإرادة بمجرد ملاحظه حسن فعل الإنسان، فرمّا لا نريد الإحسان منه إلى أحد بل نكرهه و إن كان مستحقاً للتحسين لو فعله و هذا واضح لاستره عليه (آخوند خراسانی، ۱۴۰۷، ص ۱۳۰).

۱. و هي (قاعده تلازم) ممنوعه لعدم احاطه العقل بجميع الجهات الدخيله في الأحكام الشرعيه لاحتمال أن يكون في البين ما يمنع عن فعله التكليف بحيث لم يدركه العقل (عراقي، نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۱۴۵).
۲. انه لا ملازمه عقلا بين حُسن الفعل و قبحه و بين وقوع التكليف على حسبه و مقتضاه و أنّما الملازمه بين حُسن التكليف بالفعل او الترك و بين وقوعه نعم جهات الفعل من جمله جهات التكليف فقد يقتضى حُسن الفعل او قبحه حُسن التكليف به او تركه و قد لا يقتضى معارضه جهه اخرى في نفس التكليف (صدر، ۱۳۶۷، ص ۲۱).
۳. أنّ المولى اذا لاحظ المصلحه أو المفسده الواقعتين الكامنتين في نفس الموجودات بتكوين منه سبحانه بحسب ما يعلمه سبحانه فإما أن يريد انبعث العبد الى فعل ماله مصلحه و انزجاره عمّا فيه مفسده أو لا. و على الثاني فلا حكم

←

۱-۸ سید ابوالقاسم خویی (۱۳۱۷-۱۴۱۳ق)

- آیت الله خویی اثبات ملازمه میان حکم عقل و شرع را متوقف بر ادراک مصلحت از یک سو و ادراک نبود مفسدتی که در تراحم با مصلحت مزبور باشد. محقق خویی تحقق چنین ادراکی را بعید می‌داند.^۱

- ایشان در جایی دیگر نیز تلازم را قبول دارد اما احاطه عقل بر مصالح و مفسد و نبود تراحم را نامحقق یا بسیار نادر می‌داند.^۲

۱-۹. سید محمد حسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ق)

- علامه در موضوعات فقهی، عقوبت دنیوی و اخروی را بدون ارسال و بیان پیامبران منتهی می‌داند. ایشان معتقد است در این زمینه حجت با حکم عقل تمام نمی‌شود.^۳



هناك أصلاً، لا أنه يكون هناك حكم اقتضائي كما نسب الى صاحب الكفايه (اشتهاردی، تقریرات فی أصول الفقه، ص ۲۰۴).

۱. نعم! الملازمه بين الحكمين في مقام الإثبات إنما تكون فيما إذا كان العقل مدركاً لملاك الحكم من المصلحة أو المفسده غير المزاومه، وأين ذلك من إدراكه استحقاق العقاب كما في المقام (خویی، ۱۴۱۸، ج ۴۴، ص ۱۸۸-۱۸۹).

۲. العقل لو أدرك مصلحة ملزمه في عمل من الأعمال و أدرك عدم وجود مزاحم لتلك المصلحة، علم بوجوده الشرعي لا محاله، بعد كون الأحكام الشرعية تابعه للمصالح والمفاسد. و كذا لو أدرك مفسده ملزمه بلا مزاحم، علم بالحرمة الشرعيه لا محاله. لكن الصغرى لهذه الكبرى غير متحققه أو نادره جداً، إذ العقل لا يحيط بالمصالح الواقعيه والمفاسد النفس الأمريه و الجهات المزاومه لها و لذا ورد في الروايات «أنّ دين الله لا يصاب بالعقول» و «أنّه ليس شيء أبعد عن دين الله من عقول الرجال (خویی، ۱۴۱۸، ج ۴۷، ص ۲۵-۲۶).

۳. و تستقر المؤاخذه الأخرويه على الفروع بالبيان النبوي و لا تتم الحججه فيها بمجرد حكم العقل، وقد فصلنا القول فيه في مباحث النبوه في الجزء الثاني و في قصص نوح في الجزء العاشر من الكتاب و في غيرهما. والمؤاخذه الدنيويه بعذاب الاستئصال يتوقف على بعث الرسول بعنايه من الله سبحانه لا لحكم عقلي يحيل هذا النوع من المؤاخذه قبل بعث الرسول كما عرفت (طباطبایی، الميزان، ج ۱۳، ص ۵۸-۵۹).

۱-۱۰. شهید صدرزاده (۱۳۱۳-۱۳۵۳ق)

- ایشان تلازم میان حکم عقل و شرع را قبول ندارد بدین معنا که حکم عقل، در مرتبه‌ای پایین‌تر از حکم شرع قرار دارد. البته مخالفت با آن موجب استحقاق عقوبت می‌شود، اما آنجا که نظر شارع بر تشدید امر و نهی است، حکم شرعی صادر می‌کند.^۱

- درجایی دیگر شهید صدر عمل بر طبق دلیل عقل را جایز می‌شمارد، اما اعتراف می‌کند که ما حتی یک حکم فقهی جزئی نداریم که منبع تولید آن، عقل بوده باشد و اثبات با عقل همواره در مواردی است که همزمان دلیلی از کتاب و سنت نیز داشته باشیم.^۲

۲۴۹



آیا حکم عقل ملازم با حکم شرع است؟ (نگاهی اجمالی به آرای فقیهان درباره قاعده تلازم در چهار قرن گذشته)

۲. فقیهانی که قاعده تلازم را به طور مشروط می‌پذیرند

گروه دوم فقیهان قاعده تلازم را می‌پذیرند اما باید توجه داشت این پذیرش معمولاً مطلق نیست برخی قطعی بودن و برخی علاوه بر قطعی بودن، مورد اتفاق بودن را شرط کرده‌اند.

۱. و اما دعوی‌الملازمه (بطلان دعوی‌الملازمه). فلان‌الشارع تاره یکون غرضه فی مقام حفظ‌الحسن و ترک‌القبح بنفس مرتبه و درجه حافظیه و محرکه‌المرتبه‌الذاتیه الموجوده فی الفعل نفسه من حیث اقتضائه للحسن أو القبح و استحقاق‌المدح و الثواب أو الذم و العقاب و آخری یفرض أن غرضه یتعلق بمرتبه أقوى و أشد من ذلك، فعلى‌الأول لا موجب لافتراض ان المولى یعمل مولویته و یجعل علی وزن الحکم العقلی حکماً شرعياً و إنما یرشد إلی ما هو واقع من الحسن أو القبح الذاتیین فی الفعل و علی‌الثانی فلامحاله یتصدى من أجل تأکید تلك الحافظیه و تشدیدها إلی إعمال المولویه والأمر به أو النهی عنه.

و تشخیص مرتبه هذا‌الاهتمام قدیکون به‌دلیل شرعی و قدیکون راجعاً إلی مناسبات و أذواق عقلانیه لا یمکن التعمیل علیها ما لم یتبلغ مرتبه‌الجزم و یقین و من هنا یتظهر انه لا برهان علی أصل‌الملازمه (صدر، بحوث فی علم‌الأصول، ج ۴، ص ۱۳۹).

۲. «و إما ما یسمى بالدلیل العقلی الذی اختلف‌المتجهدون و‌المحدثون فی أنه هل یسوغ‌العمل به أو لا فنحن وان کنا نؤمن بأنه یسوغ‌العمل به و لکننا لم نجد حکماً واحداً یتوقف اثباته علی‌الدلیل العقلی بهذا المعنی بل کل ما یشیت بالدلیل العقلی فهو ثابت فی نفس‌الوقت بکتاب أو سنه» (صدر، الفتاوی‌الواضحه و فقهاً لمذهب أهل‌البيتؑ، ص ۱۵).

۲-۱. میرزای قمی (۱۱۵۰-۱۲۱۳ق)

میرزا حکم شرعی را از حکم عقل استنتاج می‌کند و عقل را رسول باطن حساب می‌کند.^۱

۲-۲. شیخ انصاری

شیخ انصاری عقل سلیم و عقل راهنما به بهشت را حجت الهی دانسته و حکم آن را همان حکم شرع می‌داند.^۲ شیخ انصاری درجایی دیگر عقل قطعی را بر دلیل نقلی مقدم می‌کند.^۳

۲-۳. میرزای نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق)

از نظر ایشان با دو شرط، حکم عقل ملازم با حکم شرع است.

۱. «أنَّ العقل يدرك الحسن والقبح، بمعنى أنَّ بعض الأفعال بحيث يستحق فاعله من حيث هو فاعله المدح و بعضها بحيث يستحق فاعله كذلك الذم و إن لم يظهر من الشرع خطاب فيه: و يظهر عنده هذا الحسن والقبح في المواد المختلفه على مراتبها المرتبه فيها بحسب نفس الأمر، فقد يدرك في شيء حسنا لا يرضى بتركه و يحكم بلزوم الإتيان به و في بعضها قبحا يحكم بلزوم تركه. و قد يجوز الترك في بعضها والفعل في بعضها و هكذا. فكذلك من الواضح أنه يدرك أنَّ بعض هذه الأفعال مما لا يرضى الله بتركه و يريده من عباده به عنوان اللزوم و بعضها مما لا يرضى بفعله و يريد تركه به عنوان اللزوم و أمَّا مما يستحق بما عن الله المجازاه إن خيراً فخير و إن شراً فشر. و لازم ذلك أنه تعالى طلب من الفعل والترك بلسان العقل. فكما أنَّ الرسول الظاهر بين أحكام الله و مأموراته و منهياته، فكذلك العقل يبين بعضها» (میرزای قمی، القوانين المحكمه، ج ۳، ص ۸۷).
۲. «فإن العقل إذا أدرك حسن الشيء على وجه يستحق فاعله الثواب و جزاء الخير فقد أدرك من كل عاقل حكيم شاعر فكيف بمن هو خالقهم و كذلك إذا أدرك قبح الشيء كذلك و لعمري إن الملازمه بين حكم العقل و حكم الشرع بهذا المعنى مما لا يقبل الإنكار فكأنما نار في منار» (مطرح الأنظار، ص ۲۳۳).
۳. «كلما حصل القطع من دليل عقلي فلا يجوز أن يعارضه دليل نقلی، وإن وجد ما ظاهره المعارضه فلا بد من تأويله إن لم يمكن طرحه» (فراند الأصول، ج ۱، ص ۵۷). «وجه الاستشكال في تقديم النقلی على العقلی الفطری السليم: ما ورد من النقل المتواتر على حجیه العقل، وأنه حجه باطنه، وأنه مما يعبد به الرحمن ويكتسب به الجنان، ونحوها مما يستفاد منه كون العقل السليم أيضا حجه من الحجج، فالحكم المستكشف به حكم بلغه الرسول الباطنی، الذي هو شرع من داخل، كما أن الشرع عقل من خارج» (همان، ص ۵۹).



شرط اول: «عقل» حُسن یا قُبْح را به طور قطعی درک کند.

شرط دوم: «عقل» هرگونه احتمال تزاخم آن حُسن و قُبْح با حُسن و قُبْح دیگر را منتفی بداند.^۱

۲-۴. محقق اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق)

محقق اصفهانی حکم عقل را همان حکم شرع می‌داند مشروط به اینکه حکم عقل مورد اتفاق همه عاقلان باشد.^۲

۲-۵. محمدرضا مظفر (۱۳۲۲-۱۳۸۳ق)

مرحوم مظفر نیز حکم عقل را همان حکم شرع می‌داند مشروط به اینکه حکم عقل

۱. «فی الموارد الّذی استقل العقل بحسن شیء أو قبحه فعلى طبقه بحکم الشرع بوجوبه أو حرمة و هو المراد من قولهم «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» (ننائینی، فوائد الأصول، ج ۳، ص ۶۰). ربما يقال بعدم الملازمه فان إدراک العقل لمناط الحكم من الحسن أو القبح لا يلزم عدم وجود ما يكون مزاحماً له فی موردہ إذ یتمثل ان يكون هناك جهة أخرى خفيت على العقل والشارع الحكيم على الإطلاق لاطلاعها على الجهة المخفيه على العقل لم يحکم على طبق حکمه و مع هذا الإحتمال كيف يمكن القول بملازمه الحكمين دائماً و أنت خبير بفساده، «فان محل الكلام إنما هو فيما إذا استقل العقل بحکم و وجود هذا الإحتمال فی مورد حکمه خلف واضح ضروره عدم إمكان الإستقلال بحکم مع احتمال وجود المزاحم و محل الكلام إنما هو فی مورد لا يتطرق هذا الاحتمال و مع عدم تطرقه الأريب فی استکشاف الحكم الشرعی بعد فرض تبعيته للمصلحة أو المفسده بحکم العقل فيكون الملازمه ثابتة من الطرفين» (همان، ص ۳۸).

۲. فحيث عرفت أن التحسين والتقييح العقليين مما توافقت عليه آراء العقلاء للمصلحة العامة أو للمفسده العامة، فلا محاله لا يعقل الحكم على خلافه من الشارع، إذ المفروض أنه مما لا يختص به عاقل دون عاقل، وأنه بادی رأى الجميع لعموم مصلحته، والشارع من العقلاء، بل رئيس العقلاء، فهو بما هو عاقل كسائر العقلاء... فان ثبوت شيء في نفس الأمر متساوى النسبه إلى العقلاء وإلى الشارع، ففرض استحقاق الذم والمدح واقعاً وعدم ثبوته عند الشارع متنافيان... هذا كله في عدم معقوليه الحكم من الشارع على خلاف ما تطابقت عليه آراء العقلاء و منهم الشارع (اصفهانى، ۱۴۲۹، ص ۳۴۴-۳۴۵).

مورد اتفاق همه عاقلان باشد. ایشان تصریح می‌کند که حکم عقل بدون اتفاق عاقلان، ملازم با حکم شرع نیست.^۱

۲-۶. مرتضی مطهری

ایشان عقل را به شرط یقین داشتن و قاطع بودن، منبع حکم شرعی می‌داند (مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۶۵) و البته هشدار می‌دهد که عقل قطعی غیر از اعتماد به ظن و گمان است.^۲

پرواضح است که عقل مشروط به «قطعیت» و «مورد اتفاق بودن» نایاب، یا به شدت کمیاب است و در نتیجه نمی‌تواند کمبود دلیل در فقه را جبران کند. نویسنده با احترام به همه گروه‌های فکری پذیرای نقد منصفانه است و تعصبی نسبت به مطالب این مقاله ندارد.

۱. «إن قضایا التحسین والتقیح هی القضایا آلتی تطابقت علیها آراء العقلاء کافه بما هم عقلاء وهی بادی رأی الجمیع، وفی مثلها نقول بالملازمه لامطلقاً، فلیس کل ما أدركه العقل من ای سبب کان ولو لم تتطابق علیه الآراء أو تطابقت ولكن لا بما هم عقلاء یدخل فی هذه المسئله» (مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۱۹).

۲. ولی البته این در صورتی است که عقل به یک مصلحت لازم الاستیفاء یا مفسده لازم الاحتراز به طور قطع و یقین پی برد و به اصطلاح به «ملاک» و «مناطق» واقعی به طور یقین و بدون شبهه دست یابد، و آلا با صرف ظن و گمان و حدس و تخمین نمی‌توان نام حکم عقل بر آن نهاد (مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۵۲-۵۳).